فصلنامه علمی راهبرد سیاسی
انتشارات دانشگاه راهبردی

سازه‌انگاری و دیپلماسی منطقه‌ای؛ تحلیل بازتعریف «منافع ملی» ایران در بستر همگرایی با اتحادیه اقتصادی اوراسیا

اردشیر پرویزی فرا[1]، مهدی ذاکریان[2]، مریم اسماعیلی فرد[3]

دوره ۱۰، شماره ٤ پیاپی ۳۹
زمستان ۱٤۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱٤۰۵/۰٤/۲۸
تاریخ پذیرش:
۱٤۰۵/۰۸/۲۲
صص: ۲۵۷-۲۳۱

شاپا چاپی: ٤۵۶۵-۲۵۸۸
الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷

چکیده

گذار از نقش‌های سنتی در سیاست خارجی و بازتعریف هویت ملی در قالب «منطقه‌گرایی هویتی»، بیانگر یکی از چرخش‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران در قبال اتحادیه اقتصادی اوراسیا است. این پیوند راهبردی، فراتر از واکنش به تحریم‌های بین‌المللی، محصول تحول در «جغرافیای ادراکی» نخبگان ایرانی و بازنمایی جایگاه کشور در نظم نوین جهانی تلقی می شود. مسئله اصلی پژوهش، واکاوی فرآیند ارتقاء جایگاه منطقه‌ای ایران در بستر این همگرایی با کاربست چارچوب نظری «سازه‌انگاری» است. تحقیق با روش تبیینی‌تحلیلی و واکاوی اسناد بالادستی، لایه‌های معنایی جهت‌دهنده به دیپلماسی منطقه‌ای ایران را تبیین می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد تعامل با اوراسیا از طریق سه سازوکار «انگاره سازی از ایران به مثابه مفصل‌بندی راهبردی»، «نهادینه سازی وابستگی متقابل هنجاری با محوریت دلارزدایی» و «بازتولید هویت ایران در قالب قدرت ساختارگرا»، به گذار منافع ملی از یک کنشگر تجدیدنظرطلب به یک قطب ثبات‌ساز منجر شده است. این دیپلماسی ساختارساز، منزلت بین‌المللی ایران را ارتقا داده و ضرورت ساختاری کشور را در زنجیره قدرت جهانی تثبیت کرده و بستری برای توسعه عاملیت هنجار ساز ایران در ترتیبات منطقه‌ای و مشارکت فعال‌تر در شکل‌دهی به قواعد نظم نوظهور محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ایران، اتحادیه اقتصادی اوراسیا، سازه‌انگاری، جایگاه منطقه‌ای، دلارزدایی، جغرافیای ادراکی.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
parvizifara@ut.ac.ir
۲. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
m-zakerian@srbiau.ac.ir
۳. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
maryam.esmaeilifard@gmail.com

مقدمه

در دیپلما سی قرن بی ست‌ویکم، «جغرافیا» پیش از آنکه واقعیتی فیزیکی با شد، یک «بر ساخت ذهنی» اســت. بازگشــت ایران به حوزه اوراســیا را باید در پرتو تغییر در جغرافیای ادراکی نخبگانی تحلیل کرد که در آن «شرق»، نه یک جهت جغرافیایی، بلکه «قلمروی هنجاری» برای ارتقای منزلت بین‌المللی ا ست. پیوند با اتحادیه اقت صادی اورا سیا، نقطه تلاقی بازتعریف هویتی و پی شبرد اهداف راهبردی است که جایگاه ایران را از بازیگری پیرامونی به یک «قطب ساختارساز» تغییر می‌دهد.

در این فضـــا، «منطقه‌گرایی نوین» فراتر از تجارت آزاد، راهبردی بنیادین برای «هویت‌یابی» و «ارتقای منزلت» در زنجیره قدرت جهانی ا ست. تعامل ایران با این اتحادیه، تنها ضرورتی اقت صادی برای مقابله با تحریم نیســت؛ بلکه نشــان‌دهنده «چرخشــی ذهنی» برای بازتعریف «منافع ملی» بر اساس انگاره‌های هویتی جدید و سیاست «نگاه به شرق» است. ادبیات اخیر نیز این چرخش را نه یک واکنش گذرا، بلکه بخشــی از راهبرد میان‌مدت قدرت‌های متوســط منطقه‌ای برای بازتعریف جایگاه خود در نظم درحال‌گذار جهانی توصیف می‌کند. ***(Saraswat, 2024: 213)***

مسئله ا صلی پژوهش حا ضر این ا ست که همگرایی با اورا سیا، چگونه فراتر از مبادلات مادی، منجر به تغییر در ادراک نخبگان از «موقعیت منطقه‌ای» کشور و باز سازی هویت ایران به عنوان یک «مفصل‌بندی راهبردی»[1] شده است؟

برخلاف رویکردهای خردگرایانه[2] که منافع را ثابت می‌پندارند ***(Waltz, 1979: 79–101)***، این نوشتار با عینک «سازه‌انگاری»[3] استدلال می‌کند که تعامل با اوراسیا، بستری برای برساخت یک «نظم هنجاری جایگزین» فراهم آورده که در آن مفاهیمی چون «تاب‌آوری اقتصادی» و «دلارزدایی»، ریشه در فهم مشترک بازیگران از تهدیدات هژمونیک غرب دارد.

از منظر سازه‌انگاری، منافع ملی صرفاً از موقعیت مادی دولت‌ها یا الزامات ثابت نظام بین‌الملل نا شی نمی شوند، بلکه در فرایند تعاملات اجتماعی، تف سیر تهدیدها و بازتولید هویت‌های سیا سی شکل می‌گیرند. بر این اساس، اهمیت همگرایی ایران با اتحادیه اقتصادی اوراسیا را نمی‌توان تنها با شاخص‌هایی نظیر حجم مبادلات تجاری، کاهش تعرفه‌ها یا گسترش همکاری‌های ترانزیتی سنجید؛

1 - Strategic Articulation
2 - Rationalism
3 - Constructivism

بلکه باید بررسی کرد که این تعاملات چگونه در ذهنیت تصمیم‌گیران و در برداشت متقابل بازیگران از نقش و جایگاه ایران معنا پیدا می‌کنند.

در چنین چارچوبی، همکاری نهادی می‌تواند به بستری برای بازتعریف انتظارات متقابل، شکل‌گیری هنجارهای مشترک و ایجاد برداشت تازه‌ای از ظرفیت‌های راهبردی ایران تبدیل شود.

از این منظر، اتحادیه اقتصادی اوراسیا نه صرفاً یک چارچوب همکاری اقتصادی، بلکه عرصه‌ای برای پیوند میان منافع مادی و معانی هویتی محسوب می‌شود. ظرفیت جغرافیایی ایران، موقعیت آن در اتصال مسیرهای تجاری و امکان مشارکت در سازوکارهای منطقه‌ای، زمانی به منابع مؤثر قدرت تبدیل می شوند که سایر بازیگران نیز ضرورت و کارکرد این ظرفیت‌ها را به رسمیت بشناسند. بنابراین، میان برخورداری از مزیت جغرافیایی و دستیابی به منزلت منطقه‌ای رابطه‌ای خودکار وجود ندارد؛ این رابطه از طریق تعاملات سیاسی، بازنمایی‌های راهبردی و نهادینه شدن همکاری‌ها شکل می‌گیرد. کریدور بین‌المللی شمال ـ جنوب در این چارچوب، علاوه بر کارکرد حمل‌ونقلی، می‌تواند به‌عنوان نمادی از پیوند راهبردی ایران با فضای اوراسیا و مؤلفه‌ای در بازتعریف نقش منطقه‌ای کشور مورد بررسی قرار گیرد.

سوال کلیدی پژوهش این است: «همگرایی با اتحادیه اوراسیا چگونه از طریق بازتعریف منافع ملی، به تقویت جایگاه منطقه‌ای ایران در چارچوب دیپلماسی سازه‌انگارانه منجر می شود؟» فرضیه اصلی بر این انگاره استوار است که این همگرایی از طریق سه سازوکار «انگاره سازی از ایران به عنوان گره موا صلاتی»، «نهادینه سازی وابستگی متقابل هنجاری» و «بازنمایی هویت ایران در قالب یک بلوک مستقل»، منجر به تغییر تعریف منافع ملی از یک کنشگر «تجدیدنظرطلب» به یک «قدرت ساختارگرای منطقه‌ای» می‌گردد. هدف این جستار، واکاوی ابعاد غیرمادی این همگرایی است تا تبیین نماید چگونه پیوندهای زیرساختی مانند کریدور شمال- جنوب، در ذهنیت راهبردی بازیگران به «اهرم‌های منزلت‌ساز» تبدیل شده‌اند.

این پژوهش با روش «تبیینی‌تحلیلی»، به دنبال ارائه مدلی است که در آن، دیپلماسی منطقه‌ای ایران نه صرفاً واکنشی به تهدید، بلکه کنشی برای «برساخت جایگاه» در نظم اوراسیایی تلقی می‌شود.

افزون بر این، پژوهش حاضر می‌کوشد میان سه سطح مرتبط اما متمایز از تحلیل، یعنی ظرفیت‌های مادی، ادراکات هویتی و پیامدهای نهادی همگرایی، پیوندی تبیینی برقرار کند. در این الگو، ظرفیت‌های جغرافیایی و اقتصادی به‌منزله زمینه‌های اولیه کنشگری ایران در نظر گرفته می‌شوند؛ ادراک نخبگان و بازنمایی هویت، نقش میانجی را در تبدیل این ظرفیت‌ها به منابع منزلت ایفا می‌کنند؛ و تعاملات نهادی و هنجاری، زمینه تثبیت و استمرار این فرایند را فراهم می‌آورند. بر این مبنا، ارتقای جایگاه منطقه‌ای نه پیامدی قطعی و خودکار از عضویت یا همکاری اقتصادی، بلکه فرایندی وابسته به چگونگی معناگذاری بر تعاملات و توانایی بازیگر در تأثیرگذاری بر قواعد و انتظارات منطقه‌ای است.

ازاین‌رو، نوآوری تحلیلی این پژوهش در تمرکز بر چگونگی تبدیل پیوندهای مادی و نهادی به منابع هویت و منزلت منطقه‌ای قرار دارد. این رویکرد امکان می‌دهد همگرایی با اوراسیا نه صرفاً از منظر موازنه قدرت یا منافع تجاری، بلکه به‌عنوان فرایندی برای بازتعریف نقش ایران در ترتیبات منطقه‌ای بررسی شود.

در نهایت، پژوهش با پیوند دادن مفهوم جغرافیای ادراکی به سازوکارهای منطقه‌گرایی و بازتعریف منافع ملی، می‌کوشد تبیین کند که تحت چه شرایطی تعامل با اتحادیه اقتصادی اوراسیا می‌تواند زمینه‌ساز ایران (از کنشگری عمدتاً واکنشی به عاملیتی فعال‌تر در شکل‌دهی به هنجارها، روابط و قواعد نظم نوظهور منطقه‌ای) را فراهم سازد.

۱. پیشینه، تحلیل و نقد ادبیات پژوهش

در مطالعات مرتبط با تعاملات جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اقتصادی اوراسیا، ادبیات موجود را می‌توان در سه دسته کلی طبقه‌بندی و مورد نقد قرار داد.

۱-۱. رویکردهای ژئوپلیتیکی و توازن قوا؛ تقلیل‌گرایی مادی و ضرورت بازخوانی

دسته نخست از ادبیات موجود را می‌توان در چارچوب رویکردهای واقع‌گرایانه و مادی‌گرا طبقه‌بندی کرد. در این رویکرد، رفتار دولت‌ها در محیط بین‌المللی عمدتاً تحت تأثیر ساختار نظام بین‌الملل، توزیع قابلیت‌ها و ملاحظات امنیتی شکل می‌گیرد و همکاری میان دولت‌ها نیز تا حد زیادی در پرتو الزامات بقا، موازنه قدرت و تأمین منافع ملی تبیین می‌شود (Waltz, ۱۹۷۹: ۷۹–

۱۰۱). در ادبیات داخلی نیز بخشی از آثار مربوط به سیاست «نگاه به شرق» ایران، این راهبرد را عمدتاً در چارچوب واکنش به فشارهای بین‌المللی و ضرورت موازنه‌سازی در برابر انزوای دیپلماتیک تحلیل کرده‌اند؛ از جمله آدمی که راهبرد نگاه به شرق را با تمرکز بر زمینه‌ها و فرصت‌های آن در دهه ۱۳۸۰ بررسی می‌کند (آدمی، ۱۳۸۹: ۱۰۵). از منظری مشابه در ادبیات بین‌المللی، برخی پژوهش‌ها سیاست شرق‌گرایی ایران را در چارچوب مدل «عقلانیت محدود» و محاسبات هزینه-فایده کوتاه‌مدت توضیح داده‌اند (Alagöz & Farzam, ۲۰۲۲: ۱٤–۱٦). با این حال، این دسته از مطالعات، حتی در مواردی که ملاحظات مادی و امنیتی را برجسته می‌کنند، الزاماً به تبیین فرآیند برساخت معنایی منافع و هویت نمی‌پردازند؛ ازاین‌رو، برای توضیح اینکه چگونه یک فضای جغرافیایی یا یک ترتیبات منطقه‌ای می‌تواند در ادراک نخبگان به منبعی برای بازتعریف منافع ملی و جایگاه منطقه‌ای تبدیل شود، نیاز به بهره‌گیری از رهیافت سازه‌انگارانه وجود دارد.

بر این باورند که پیوند میان ایران و قدرت‌ها در سیاست خارجی ایران، گرایش به همکاری و همگرایی با قدرت‌های اوراسیایی را می‌توان، در کنار ابعاد هویتی و ایدئولوژیک، به‌عنوان ابزاری برای موازنه در برابر تهدیدات فرامنطقه‌ای نیز تحلیل کرد. در امتداد این رویکرد، همکاری‌های امنیتی و اقتصادی ایران در حوزه اوراسیا را می‌توان، در شرایط فشارهای ناشی از تحریم‌های بین‌المللی، بخشی از تلاش برای کاهش محدودیت‌های خارجی و تأمین منافع امنیتی و اقتصادی کشور دانست. این دسته از آثار، کنشگری ایران را در قالب «واقع‌گرایی تدافعی» تحلیل کرده و مدعی‌اند که اشتراک منافع ایران و اعضای اوراسیا، عمدتاً بر محور مقابله با فشارهای مادی و حفظ وضع موجود استوار است. در واقع، در این پارادایم، «منافع ملی» امری مادی، ثابت و پیشینی فرض می‌شود که تنها تحت تأثیر متغیرهای سخت‌افزاری و توزیع توانمندی‌ها در سطح سیستم تغییر می‌یابد. با این حال، نقد بنیادین وارد بر این رویکردها آن است که این آثار با غلتیدن در دام «تقلیل‌گرایی مادی»، از درک فرآیند بازتعریف منافع در ذهنیت نخبگان و لایه‌های بین‌الاذهانی قدرت باز می‌مانند. واقع‌گرایی با مفروض گرفتن منافع ملی به عنوان یک پدیده عینی و مستقل از ادراک کنشگران، قادر به تبیین این پرسش نیست که چگونه «شرق» از یک مفهوم جغرافیایی صرف، به یک «دالّ هویتی» و منبع منزلت‌خواه در سیاست خارجی ایران تبدیل شده است. این نوشتار با عبور از نگاه مادی‌گرایانه، استدلال می‌کند که منافع ملی نه یک جوهر صلب و ثابت، بلکه محصول

فرآیندهای «بر ساخت‌گرایانه» و تعاملات هویتی ا ست؛ لذا بدون واکاوی تغییر در ادراک نخبگان از جایگاه بین‌المللی ایران، تبیین دقیق همگرایی با اوراسیا به عنوان یک «انتخاب هویتی» امکان‌پذیر نخواهد بود.

۱-۲. رویکردهای ژئواکونومیک و منطقه‌گرایی جدید؛ اصالت فایده و غیبت معنا

د سته دوم از پی شینه‌های پژوه شی، با تمرکز بر پارادایم «منطقه‌گرایی جدید» (Söderbaum, ۲۰۰۵: ٤–۹) و مولفه‌های ژئواکونومیک، همگرایی ایران با اتحادیه اوراسیا را از منظر کارکردگرایی اقتصادی نیز بررسی کرده‌اند. در این چارچوب، برآوردهای کمّی نشان می‌دهد که موافقت‌نامه تجارت ترجیحی میان ایران و اتحادیه، مجموع مبادلات دوجانبه را تا حدود ٤٦ میلیون دلار افزایش داده و صادرات اتحادیه به ایران را نزدیک به ۹,۷ درصد و صادرات ایران به اتحادیه را تا ٤ درصد رشد داده است (Adarov & Ghodsi, ۲۰۲۰: ۱).

این دسته از آثار بر این فرضیه استوارند که پیوندهای نهادی در فضای اوراسیا، از طریق کاهش هزینه‌های مبادلاتی[1] و تسهیل د سترسی به بازارهای هدف، به طور خودکار منجر به ادغام ساختاری ایران در این بلوک می‌شود. در سطح تحلیل بین‌المللی نیز، پژوهشگرانی نظیر وینوکوروف و همکاران با تأکید بر ابعاد زیر ساختی و لجستیکی، کریدور بین‌المللی شمال‌جنوب را عاملی مهم در تقویت اتصال و پیو ستگی ترابری در فضای اوراسیا می‌دانند (Vinokurov et al., ۲۰۲۲: ۱۵۹–۱۷۳). از نظر این تحلیلگران، تکمیل زنجیره‌های تأمین و لجستیک ترانزیتی، به تنهایی قادر است جایگاه ژئوپلیتیک ایران را تثبیت نماید.

در این رویکرد، جغرافیا و اقتصاد به مثابه متغیرهای مستقل و عینی نگریسته می‌شوند که فارغ از ادراک کن شگران، نتایج معینی را بر سیا ست خارجی تحمیل می‌کنند. با این حال، نقی صه بنیادین و خلأ تئوریک این دسته از آثار، در «فروکاستنِ همگرایی» به متغیرهای عددی، فنی و مادی نهفته ا ست؛ حتی مدل سازی گران شی دقیقی مانند اثر آداروف و قد سی، با آنکه دامنه سود اقت صادی را به‌روشنی نشان می‌دهد، از تبیین این نکته ناتوان است که چرا و چگونه این سودِ نسبتاً محدود اقتصادی، در گفتمان رسمی ایران به یک اولویت راهبردی و هویتی بدل شده است. نقد وارد بر رویکردهای ژئواکونومیک این است که همگرایی را صرفاً پدیده‌ای برون‌زا[2] می‌بینند و از پاسخ به

1 . Transaction Costs.
2 . Exogenous.

این پرســـش کلیدی باز می‌مانند که «چگونه» این پیوندهای مادی در لایه‌های عمیق‌تر ذهنی، به برســـاخت یک «هویت منطقه‌ای نوین» برای ایران منجر می‌شـــوند؟ این پژوهش‌ها از درک این واقعیت قا صرند که یک م سیر ترانزیتی یا یک توافقنامه تجاری، پیش از آنکه یک ابزار مالی با شد، یک «دالّ معنایی» اســـت که تنها در صـــورت تبدیل شـــدن به یک «انگاره ذهنی» در میان نخبگان، می‌تواند به اهرمی منزلت‌ساز[1] در سیاست خارجی بدل شود. در واقع، این نوشتار استدلال می‌کند که بدون میانجی‌گری هویت و ادراک، زیرســـاخت‌های مادی فاقد توان لازم برای ارتقای جایگاه ساختاری ایران در نظم منطقه‌ای خواهند بود.

۱-۳. رویکردهای هویتی و سازه‌انگارانه؛ واکاوی انگاره‌ها و خلأ مطالعات موردی

د سته سوم از پژوهش‌ها که در سال‌های اخیر در واکنش به محدودیت‌های رویکردهای صرفاً مادی‌گرا شـکل گرفته‌اند، بر ابعاد غیرمادی، هنجاری و انگاره‌ای سـیاسـت خارجی تمرکز دارند. در ادبیات داخلی، دهقانی فیروزآبادی بر نقش هویت، گفتمان‌ها و مؤلفه‌های هنجاری در شـــکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأکید کرده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۹: ۱۸۲).

این رویکرد، دریچه‌ای نوین برای درک دیپلماسی منطقه‌ای ایران می‌گشاید که در آن «شرق» نه صرفاً یک مختصات جغرافیایی، بلکه یک منبع معنایی برای بازتعریف ا ستقلال و جایگاه بین‌المللی ایران تلقی می شود. در سطح نظری بین‌المللی نیز، آچاریا با نقد «انحصار نظری غرب» در مطالعات نظم‌های منطقه‌ای، بر عاملیتِ بازیگرانِ غیرغربی در بازتعریف قواعد و هنجارهای نظم جهانی تأکید می‌ورزد و استدلال می‌کند که نظم‌های منطقه‌ای، محصول کنش متقابل قدرت‌های بزرگ و متوسطِ محلی‌اند، نه صرفاً بازتاب سلسله‌مراتب جهانی (Acharya, ۲۰۱٤: ٦٥١–٦٥٥).

در همین راســـتا، پژوهش‌هایی با محوریت نظریه «جویندگان منزلت» بر اهمیت هویت، نظم منطقه‌ای و کسب پایگاه اجتماعی در شکل‌دهی به رفتار قدرت‌های درحال‌ظهور یا تحت‌فشار تأکید کرده‌اند؛ از منظر این نویسندگان، دولت‌هایی که از مسیرهای متعارف کسب منزلت (مانند عضویت کامل در نهادهای غربی) محروم مانده‌اند، به راهبردهای جایگزین همچون ســـاخت ائتلاف‌های منط قه‌ای بد یل روی می‌آور ند تا جایگاه اجت ماعی خود را بازتعریف کنند (Larson & Shevchenko, ۲۰۱۰: ۷۸). این آثار موفق شده‌اند ثابت کنند که کنشگری در منطقه اوراسیا، بدون

1 . Prestige-making.

در نظر گرفتن «ذهنیت‌های برساخته» و «هویت‌های مکمل»، به درستی قابل تبیین نخواهد بود. با وجود پیشرو بودن این آثار در کاربست مبانی تئوریک سازه‌انگاری، نقد بنیادین وارد بر آن‌ها، «کلی‌گرایی افراطی» و غیبتِ «تحلیل موردیِ عمیق» در پیوند با اتحادیه اقتصادی اوراسیا است. بخش عمده‌ای از این ادبیات، سازه‌انگاری یا نظریه منزلت را در سطحی کلان برای کل سیاست خارجی یا برای مقایسه قدرت‌های بزرگ (چین و رو سیه) به کار گرفته‌اند و از واکاویِ اورا سیا به مثابه بسترِ ا صلی و منحصربه‌فردِ «بازتعریف منافع ملی ایران» بازمانده‌اند. علاوه بر این، در اکثر این پژوهش‌ها، «عاملیتِ هنجارساز» ایران تحت‌الشعاع قدرت روسیه نادیده گرفته شده و ایران صرفاً به عنوان یک «پذیرنده هنجار» در این بلوک تصویر شده است. نوآوری پژوهش حاضر در این است که با عبور از این نگاه مرکزپیرامونی، بر «عاملیتِ ساختار ساز» ایران در بر ساخت هنجارهای نوین (مانند دلارزدایی و حاکمیت‌گرایی منطقه‌ای) تأکید ورزیده و پیوندِ ارگانیک میان عضویت در اوراسیا و ارتقای منزلت منطقه‌ای را به صورت موردی و دقیق تبیین می‌کند.

جمع‌بندی آنکه با بررسی و واکاوی رهیافت‌های سه‌گانه در ادبیات موجود، می‌توان استنتاج کرد که علی‌رغم غنای تو صیفی در تبیین روابط ایران و اتحادیه اورا سیا، یک بن‌بست تحلیلی در درک «ماهیت تغییر» در سیاست خارجی ایران وجود دارد. رویکردهای ژئوپلیتیکی و توازن قوا با تاکید بر «جبر ساختاری»، همگرایی را صرفاً واکنشی مادی به تهدیدات می‌بینند و رویکردهای ژئواکونومیک نیز با تقلیل موضوع به متغیرهای عددی و فنی، از درک لایه‌های معنایی ادغام منطقه‌ای بازمی‌مانند.

نقیصه بنیادین این دو دسته، نادیده گرفتن «عاملیت ادراکی» نخبگان و فرضِ ثبات در تعریف منافع ملی است که باعث می‌شود همگرایی ایران نه یک «انتخاب راهبردی»، بلکه یک «اضطرار گذرا» تصویر شود. از سوی دیگر، اگرچه رویکردهای هویتی و سازه‌انگارانه گام مهمی در جهت خروج از تقلیل‌گرایی مادی برداشته‌اند، اما بررسی آثار شاخص در این حوزه نشان می‌دهد که این پژوهش‌ها عمدتاً در سطح «کلی‌گویی تئوریک» باقی مانده و از تطبیقِ دقیقِ مدل‌های سازه‌انگارانه بر موردِ خاصِ «اتحادیه اقتصادی اوراسیا» غفلت ورزیده‌اند. در واقع، در ادبیات موجود، میان «زیرساخت‌های مادی» (مانند کریدورها) و «قواعد فنی» (مانند دلارزدایی) با «برساخت هویت و منزلت منطقه‌ای»، یک گسست تحلیلی مشاهده می‌شود.

این آثار معمولاً عاملیت هنجار ساز ایران را زیر سایه قدرت‌های بزرگ منطقه نادیده گرفته و به فرآیند تبدیل شدن ایران به یک «قطب ثبات‌ساز» در ذهنیت نخبگان اوراسیایی نپرداخته‌اند. بنابراین، خلأ پژوهشی موجود، فقدان نگاهی جامع و تبیینی است که بتواند همزمان «تغییر ادراک نخبگان»، «بازتعریف منافع» و «ارتقای جایگاه منطقه‌ای» را در یک قالب سازه‌انگارانه و با تمرکز ویژه بر تعاملات ایران و اوراسیا تبیین کند. این مقاله بر آن است تا با پر کردن این شکاف معرفتی، مدلی از «دیپلماسی ساختارساز» را ارائه دهد که در آن، پیوندهای مادی و هنجاری نه به عنوان متغیرهای مستقل، بلکه به عنوان ابزارهایی برای «بازتولید منزلت» و «تثبیت ضرورت ساختاری ایران» در نظم نوین شرق عمل می‌کنند.

۲. مبانی نظری پژوهش: سازه‌انگاری و تکوین منافع ملی

چارچوب نظری این پژوهش بر بنیاد سازه‌انگاری اجتماعی استوار است. این نظریه با به چالش کشیدن مفروضات هستی شناختی واقع‌گرایی و لیبرالیسم، بر این باور است که جهان اجتماعی و سیاسی، نه یک واقعیت عینی و مادیِ صرف، بلکه مجموعه‌ای از ساختارهای معنایی و بین‌الاذهانی است. بر این اساس، تحلیل جایگاه منطقه‌ای ایران در قبال اتحادیه اقتصادی اوراسیا مستلزم واکاوی سه مفهوم کلیدی زیر است:

۲-۱. هویت و برساخت منافع در بستر همگرایی

در چارچوب نظری سازه‌انگاری، هویت بنیان اصلی کنشگری در سیاست بین‌الملل تلقی می‌شود. الکساندر ونت در اثر کلاسیک خود بر نقش هویت در شکل‌گیری منافع تأکید می‌کند؛ به این معنا که کنشگر برای تعیین آنچه می‌خواهد، ابتدا باید تعریفی از خود داشته باشد (Wendt, ۱۹۹۹: ۲۳۱). فینه‌مور نیز با تمرکز بر خاستگاه اجتماعی منافع دولت‌ها استدلال می‌کند که منافع ملی، بر خلاف مفروضات نئورئالیستی، پیشاپیش داده شده نیستند، بلکه از طریق تعامل دولت‌ها با ساختارهای هنجاری بین‌المللی و جامعه پذیری در نهادهای چندجانبه شکل می‌گیرند (Finnemore, ۱۹۹۶: ۲).

ولدس نیز با تحلیل چگونگی برساخته‌شدن منافع ملی آمریکا در بحران موشکی کوبا نشان می‌دهد که منافع، محصول فرآیندهای گفتمانی و بازنمایی‌های فرهنگی‌اند و نه بازتاب مستقیم

واقعیت‌های مادی (Weldes, ۱۹۹٦: ۲۸۰). بر این اســـاس، منافع ملی پدیده‌هایی ثابت، برون‌زا و پیشینی نیستند که صرفاً بر مبنای محاسبات سود و زیان شکل بگیرند، بلکه ریشه در تعاریفی دارند که بازیگران از ماهیت خود در ارتباط با دیگران ارائه می‌دهند. در تبیین چرخش راهبردی جمهوری اسلامی ایران به سمت اتحادیه اقتصادی اوراسیا، می‌توان استدلال کرد که این فرآیند بیش از آنکه یک تاکتیک کوتاه‌مدت برای بی‌اثر کردن تحریم‌ها باشد، محصول یک دگرگونی هویتی در لایه‌های کلان تصمیم‌گیری است.

ایران با عبور از هویت تعریف شده در حصار جغرافیایی غرب آسیا و بازتعریف خود به عنوان یک «قدرت اوراسیایی»، در واقع در حال بازتولید معنای جدیدی از منافع ملی است. در این انگاره نوین، همگرایی با اعضای اتحادیه اوراسیا از یک «گزینه انتخابی» به یک «منفعت حیاتی بر ساخته» تبدیل شده است. این بازتعریف هویتی، نوعی «عاملیت[1]» جدید به ایران می‌بخشد که در آن، جایگاه منطقه‌ای کشور نه در تقابل با ساختارهای بین‌المللی، بلکه در قالب مشارکت در یک نظم هنجاری جدید در شرق معنا می‌یابد. به عبارت دیگر، زمانی که نخبگان سیاسی ایران، هویت کشور را در پیوند با تمدن و اقتصـــاد اوراســـیا بازنمایی می‌کنند، تعریف «دگر» از قدرت‌های غربی به ســـمت بازیگران اوراســـیایی تغییر یافته و به تبع آن، همکاری‌های راهبردی با این اتحادیه، به عنوان رکنی از «هویت ملی خودبودگی» ایران در نظم نوین جهانی تثبیت می‌گردد. این چرخش هویتی، هزینه‌های مادی همگرایی را در ذهنیت نخبگان به عنوان ســـرمایه‌گذاری برای ارتقای منزلت و تثبیت جایگاه ساختارگرای ایران توجیه می‌کند.

۲-۲. نقش انگاره‌ها و جغرافیای ادراکی در بازترسیم فضای کنشگری

در هستی شناسی سازه‌انگاری، جغرافیا صرفاً مجموعه‌ای از مختصات فیزیکی یا جبر محیطی نیســـت، بلکه پدیده‌ای اســـت که از طریق انگاره‌ها و تفســـیرهای انســـانی هویت می‌یابد. به تعبیر الکســـاندر ونت، ســـاختارهای مادی در تعامل با ســـاختارهای معنایی و انگاره‌ای معنا و جهت پیدا می‌کنند (Wendt, ۱۹۹۹: ۲۵۵). بر این مبنا، جغرافیا در دیپلماســـی منطقه‌ای، علاوه بر ابعاد عینی، می‌تواند تحت تأثیر ادراکات و انگاره‌های راهبردی کنشـــگران نیز معنا پیدا کند. در این چارچوب، مفهوم «نگاه به شرق» در سیاست خارجی ایران را نباید صرفاً یک تغییر مسیر تجاری قلمداد کرد؛

1 . Agency.

بلکه این مفهوم یک «انگاره استراتژیک» است که فضای اوراسیا را به عنوان یک «قلمرو هنجاری» نوین برای ارتقای منزلت ایران بازنمایی می‌کند.

در واقع، اتحادیه اقتصادی اوراسیا در ذهنیت نخبگان ایرانی از یک سازمان اقتصادی صرف، به فضایی برای «تحقق عاملیت» و رهایی از «تنگناهای هنجاری و ساختاری غرب» تغییر معنا یافته است. این جغرافیای ادراکی جدید، ایران را نه در حاشیه نظام بین‌الملل، بلکه در قلب یک بلوک قدرت نوظهور تعریف می‌کند. تو سعه این تحلیل نشان می‌دهد که انگاره‌های نخبگان، ظرفیت‌های فیزیکی مانند کریدور شمال‌جنوب را از «مسیرهای ترانزیتی» به «پیوندهای هویتی» ارتقا داده‌اند. از منظر سازه‌انگاری، زمانی که فضای جغرافیایی اوراسیا به عنوان «حوزه نفوذ هنجاری» ایران ادراک شود، جایگاه منطقه‌ای کشور به صورت خودکار از یک بازیگر پیرامونی به یک «قطب ساختارساز» ارتقا می‌یابد؛ چرا که قدرت در این رویکرد، بیش از آنکه ناشی از ابزارهای مادی باشد، ناشی از توانایی یک بازیگر در «معنابخشی به فضاهای جغرافیایی» و تثبیت نقش خود در آن ساختار معنایی است.

۲-۳. وابستگی متقابل هنجاری و منطقه‌گرایی در قالب جامعه امنیتی

در ادبیات روابط بین‌الملل، وابستگی متقابل غالباً از منظر نئولیبرالیسم و بر پایه محاسبات سود مادی نگریسته می‌شود؛ اما سازه‌انگاری با فرارفتن از این نگاه، بر مفهوم «وابستگی متقابل هنجاری»[1] تأکید می‌ورزد. نیکلاس اونوف بر نقش قواعد در ساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌کند؛ به این معنا که کنشگران در جهانی اجتماعی‌شده زندگی می‌کنند که قواعد و هنجارها در شکل‌دهی به روابط و رفتار آنان نقش دارند (Onuf, ۱۹۸۹: ٦٦). در همین راستا، فینه‌مور و سیکینک با ارائه مدل «چرخه عمر هنجار»[2] نشان می‌دهند که هنجارهای نوظهور، پیش از تبدیل شدن به رویه‌های پذیرفته‌شده بین‌المللی، ابتدا باید در یک «آبشار هنجاری» توسط کنشگرانی که آنان «کارآفرینان هنجاری» می‌نامند، ترویج و نهادینه شوند (Finnemore & Sikkink, ۱۹۹۸: ۸۹۵–۸۹۷).

بر این اساس، منطقه‌گرایی را می‌توان فراتر از فرآیند ادغام بازارها و دربرگیرنده شکل‌گیری و هم‌سویی قواعد رفتاری و برداشت‌های بین‌الاذهانی نیز در نظر گرفت. همگرایی جمهوری اسلامی ایران با اتحادیه اقتصادی اوراسیا، بستری برای شکل‌گیری و تثبیت هنجارهای مشترکی نظیر

1 . Normative Interdependence.
2 . Norm Life Cycle Model.

«دلارزدایی در مبادلات تجاری»، «تأکید بر حاکمیت‌گرایی منطقه‌ای» و «چندجانبه‌گرایی غیرغربی» فراهم آورده است. کاتزنشتاین نیز در تحلیل خود از نقش فرهنگ و هنجارهای امنیتی، استدلال می‌کند که هویت‌های ملی و منطقه‌ای، چارچوب تفسیری کنشگران از تهدیدات و منافع امنیتی را شکل می‌دهند و از این رو، سیاست امنیتی را نمی‌توان مستقل از بستر هنجاری آن تحلیل کرد (Katzenstein, ۱۹۹٦: ۱۷–۱۹).

این هنجارها، فراتر از الزامات اداری، به تدریج به رفتارهای بازیگران نظم بخشیده و منجر به شکل‌گیری نوعی «جامعه امنیتی»[1] در منطقه اورا سیا می شوند. در این جامعه، بازیگران نه بر ا ساس ترس یا سود کوتاه‌مدت، بلکه بر پایه «انتظارات مشترک» و «هویت‌های مکمل» با یکدیگر تعامل می‌کنند. تحلیل عمیق‌تر این فرآیند نشان می‌دهد که مشارکت ایران در ساختارهای نهادی اورا سیا، جایگاه منطقه‌ای کشور را به عنوان یک «قطب ساختار ساز»[2] تثبیت می‌کند. در واقع، زمانی که ایران در تدوین هنجارهای حاکم بر این بلوک (مانند پروتکل‌های گمرکی مستقل یا سیستم‌های پرداخت جایگزین) مشارکت می‌جوید، از یک «پذیرنده هنجار» به یک «واضع هنجار»[3] ارتقا می‌یابد. این وضعیت، وابستگی متقابل را از لایه شکننده اقتصادی به لایه مستحکم هویتی منتقل کرده و هزینه‌های جدایی یا حذف ایران از معادلات منطقه‌ای را برای سایر اعضا به شدت افزایش می‌دهد، چرا که حذف ایران به معنای تضعیف کل ساختار هنجاری و هویتی اوراسیا در برابر فشارهای فرامنطقه‌ای خواهد بود.

۳. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از منظر هدف، در زمره تحقیقات «بنیادی‌کاربردی» قرار می‌گیرد و از حیث ماهیت و روش، مبتنی بر مطالعه‌ای «تبیینی‌تحلیلی» با رویکرد کیفی است. از آنجا که هستی‌شناسی سازه‌انگاری بر «معناکاوی» کنش‌ها تأکید می‌ورزد، منطق حاکم بر معرفت شناسی این تحقیق بر پایه «تفسیرگرایی» ا ستوار شده ا ست؛ بدین معنا که در این پژوهش صرفاً به دنبال ثبت وقایع مادی و کمی نبوده، بلکه تبیین لایه‌های معنایی و انگاره‌هایی دنبال شده است که به کنش‌های دیپلماتیک

1 . Security Community.
2 . Structural Pole.
3 . Norm Maker.

ایران در قبال اتحادیه اوراسیا جهت می‌دهند. در همین راستا و در سطح منطق تبیین[1]، این نوشتار با عبور از تبیین‌های تک‌خطی و مادی‌گرایانه، از منطق «تبیین تکوینی[2]» بهره می‌برد. در این لایه، مسئله بنیادین چگونگیِ قوام‌یافتن پدیده‌هاست؛ لذا پرسش اصلی بر این محور استوار است که «چگونه» بازتعریف هویت ایران در اسناد بالادستی و گفتار نخبگان سیاسی، به تکوین منافع ملی جدید در حوزه اوراسیا منجر شده است؟ بر این اساس، تبیین در این پژوهش به معنای واکاوی رابطه قوام‌بخش میان «متغیرهای انگاره‌ای» (نظیر هویت اوراسیاگرایی) و «متغیرهای کنشی» (همچون ارتقای جایگاه منطقه‌ای) تعریف می‌شود. جهت عملیاتی‌سازی این منطق، روش گردآوری داده‌ها به شیوه «کتابخانه‌ای و اسنادکاوی» با تمرکز بر منابع دست اول سامان یافته است.

جامعه آماری این منابع متونی همچون اسناد راهبردی و بالادستی جمهوری اسلامی ایران (سند چشم‌انداز و برنامه‌های توسعه)، بیانیه‌های رسمی وزارت امور خارجه، سخنرانی‌های نخبگان تصمیم‌گیر در بازه زمانی تشکیل اتحادیه اوراسیا تاکنون و همچنین متون حقوقی توافقنامه‌های جامع میان ایران و اتحادیه اقتصادی اوراسیا را در بر می‌گیرد؛ نمونه محوری این دسته آخر، متن مصوب «قانون موافقتنامه تجارت آزاد بین جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اقتصادی اوراسیا و کشورهای عضو آن» است که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است (مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۳). در نهایت، برای پردازش این داده‌ها از تکنیک «تحلیل محتوای کیفی با رویکرد سازه‌انگارانه» استفاده شده است.

در این فرآیند، داده‌های استخراج شده از طریق کدگذاری تحلیلی مورد واکاوی قرار گرفته‌اند تا مفاهیمی همچون «دلارزدایی»، «کریدور شمال‌جنوب» و «سیاست نگاه به شرق»، نه به مثابه اصطلاحات صرفاً فنی یا اقتصادی، بلکه به عنوان «دال‌های هویتی» و نشانگان بازتعریف منافع ملی تحلیل شوند. این مسیر روش‌شناختی به پژوهشگر اجازه داده است تا فرآیند برساخته‌شدن جایگاه منطقه‌ای ایران را از بطن متون رسمی و رویه‌های دیپلماتیک استخراج و تبیین نماید.

1 . Explanatory Logic.
2 . Constitutive Explanation.

٤. یافته‌های پژوهش و تحلیل داده‌ها

یافته‌های حاصل از این پژوهش دلالت بر آن دارد که ارتقای جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در فرایند تعامل با اتحادیه اقتصادی اوراسیا، نه یک پدیده تک‌بعدی و اتفاقی، بلکه محصولِ یک فرآیند سه‌وجهی و دیالکتیکی شامل «بازتعریف جغرافیا»، «نهادینه سازی هنجارها» و «بازنمایی هویت نوین» است. از منظر سازه‌انگاری، جایگاه یک کنشگر در نظم منطقه‌ای، بیش از آنکه محصولِ صرفِ انباشت توانمندی‌های مادی باشد، پیامدِ فرآیندی است که در آن «واقعیت‌های فیزیکی» از طریق «ساختارهای معنایی» بازتعریف شده و به منبعی برای تولید قدرت و منزلت تبدیل می‌شوند. بر این اساس، تحلیل داده‌های این تحقیق نشان می‌دهد که ایران با خروج از پیوندهای سنتیِ مرکزپیرامون، در حال تجربه نوعی «گذار انگاره‌ای» است که در آن، منافع ملی به شکلی درون‌زا و در پیوند با ضرورت‌های بلوک قدرت شرق بازتولید می‌گردد.

این فرآیند سه‌گانه، یک منظومه تبیینی را شکل می‌دهد که در آن، هر وجه مکمل و تقویت‌کننده وجه دیگر است. در لایه نخست، جغرافیا از یک جبر ایستا به یک «فضای کنشگری» تحول یافته است که ایران در آن، نقش «گره مواصلاتی راهبردی» را بر عهده می‌گیرد. در لایه دوم، این موقعیت جغرافیایی از طریق نهادینه سازی قواعدی همچون دلارزدایی و توافقنامه‌های ترجیحی، به یک «نظم هنجاری» ارتقا می‌یابد که استقلال راهبردی کشور را تضمین می‌کند. در نهایت، در لایه سوم، این پیوندهای مادی و هنجاری منجر به «بازنمایی هویتی» نوین از ایران به عنوان یک «قدرت ساختارگرا» می‌شود که منزلت خود را از طریق شناسایی متقابل توسط سایر قدرت‌های اوراسیایی تثبیت می‌نماید. در ادامه، این سه وجه کلیدی بر اساس منطق سازه‌انگاری و با استناد به شواهد و اسناد استخراج شده، مورد واکاوی قرار می‌گیرند تا چگونگی دگردیسی در جایگاه منطقه‌ای ایران تبیین گردد.

٤-١. بازتعریف جغرافیا؛ انگاره‌سازی از ایران به عنوان «گره مواصلاتی راهبردی»

نخستین یافته محوری پژوهش حاضر دلالت بر آن دارد که در انگاره‌های راهبردی نخبگان سیاسی ایران، «جغرافیا» از یک محدودیت مادی و مرزهای محصور، به یک «فرصت هویتی» و منبع قدرت نرم تغییر ماهیت داده است. این فرآیند که می‌توان آن را «معنابخشی به فضا» نامید، نشان می‌دهد که موقعیت ژئوپلیتیک ایران دیگر نه به عنوان یک بسترِ خنثی، بلکه به مثابه یک «دالّ

هویتی» بازتعریف می‌شـــود. نمود عینی این تغییر پارادایم در عملیاتی‌ســـازی کریدور بین‌المللی شمال‌جنوب متجلی است. از منظر سازه‌انگاری، این کریدور صرفاً یک مسیر ترانزیتی برای تقلیل زمان و هزینه‌های لجستیکی نیست، بلکه ابزاری برای «مفصل‌بندی راهبردی» میان جنوب آسیا و حوزه اوراســیاســت که جایگاه ایران را در ذهنیت بین‌المللی بازتولید می‌کند. پژوهش‌های اخیر در حوزه ژئوپلیتیک اوراســیای مرکزی نیز مؤید این نکته‌اند که عضــویت ناظر ایران در اتحادیه و گسترش همکاری‌های ترانزیتی، بازتاب یک بازآرایی هویتی گسترده‌تر در سیاست خارجی ایران به‌ســمت شــرق اســت که فراتر از انگیزه‌های صــرفاً اقتصــادی عمل می‌کند (Altynbek, Wastnidge & Yermekbayev, ۲۰۲۵: ۱٤۲).

در این لایه، جغرافیا نه یک جبرِ فیزیکی، بلکه یک «سازه اجتماعی» است که ایران از طریق آن، پیوند خود را با بلوک‌های قدرت جدید شــرق مســتحکم می‌ســازد. علاوه بر این، تحلیل گفتمان نخبگان و اســناد بالادســتی[1] حاکی از آن اســت که کریدور مذکور به مثابه یک «انگاره قدرت»[2] در دیپلماســی منطقه‌ای عمل می‌کند. زمانی که تصــمیم‌گیران بر کلیدواژه‌ی «هاب ترانزیتی» تأکید می‌ورزند، در حقیقت در حال برســاخت نقشــی نوین تحت عنوان «بازیگر ضــروری»[3] هســتند. این نقش می‌تواند در بازتعریف هویت بین‌المللی ایران و نحوه ادراک جایگاه جغرافیایی آن در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی مؤثر باشد. بر اساس منطق سازه‌انگارانه ونت (Wendt, ۱۹۹۹)، ویژگی‌های مادی و جغرافیایی به‌خودی‌خود واجد معنای ســیاســی ثابت نیســتند، بلکه معنای آن‌ها در تعامل با هویت‌ها و روابط میان کنشگران شکل می‌گیرد؛ به گونه‌ای که عاملیت ایران در پیوند با اوراسیا، نه بر اســاس توان نظامی، بلکه بر پایه «ناگزیریِ جغرافیایی» در ســاختار اقتصــادیِ منطقه شــناســایی می‌شود.

در نهایت، یافته‌ها نشــان می‌دهد که فعال‌ســازی ظرفیت‌های زیرســاختی در بنادر جنوبی و شبکه‌های ریلی شمال، می‌تواند نقش ایران را در تقویت اتصال ترابری و اقتصادی در فضای اوراسیا افزایش دهد. از این منظر، توســعه کریدور شــمال‌جنوب می‌تواند به تقویت پیوندهای اقتصــادی و ترانزیتی ایران با سایر بخش‌های اوراسیا کمک کند (Vinokurov et al., ۲۰۲۲: ۱۵۹–۱۷۳). در

1 . MFA Iran- 2024.
2 . Power Image.
3 . Indispensable Player.

این افق تبیینی، هویت اقتصـــادیِ بلوک اوراســـیا به گونه‌ای با عاملیت ایران گره خورده اســـت که هرگونه اختلال در جایگاه ایران، به مثابه تهدیدی علیه کل سـیسـتم ادراک می‌شـود. این وضـعیت، نشان‌دهنده گذار موفقیت‌آمیز از دیپلماسی سنتی به «دیپلماسی سازه‌انگارانه» است؛ جایی که ایران با معنابخشـیِ نوین به ظرفیت‌های سـرزمینی خود، جغرافیا را از یک عنصـرِ ایسـتا به پویاترین اهرمِ ارتقای جایگاه منطقه‌ای و کسب قدرت ساختاری تبدیل کرده است.

٤-٢. نهادینه‌سازی وابستگی متقابل هنجاری؛ از تجارت ترجیحی تا دلارزدایی

دومین یافته کلیدی پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تعامل جمهوری اسلامی ایران با اتحادیه اقتصـــادی اوراســـیا، فراتر از الزامات کارکردی و منطق ســـود مادی، منجر به پی‌ریزی یک «نظم هنجاری مشترک» شده است. در حالی که برخی رویکردهای نهادگرای لیبرال بر نقش محاسبات منافع، کاهش هزینه‌های مبادلاتی و ایجاد ســـازوکارهای همکاری تأکید دارند (Keohane, ١٩٨٤: ٨٥–٨٩)، از منظر سازه‌انگاری، امضای توافقنامه تجارت آزاد میان ایران و این اتحادیه (که متن مصوب آن اکنون در نظام حقوقی داخلی ایران نیز تنفیذ شده است (مجلس شورای اسلامی، ١٤٠٣)) را می‌توان گامی در جهت پذیرش و نهادینه‌شـــدن برخی قواعد و هنجارهای مشـــترک اقتصادی در نظر گرفت.

این توافقنامه به مثابه یک ساختار معنایی، مجموعه‌ای از قواعد رفتاری جدید را بازتولید می‌کند که کنشـــگری ایران را در یک بلوک هویتی واحد تثبیت کرده و منافع ملی را با ثبات قواعدِ این زیست‌بوم پیوند می‌زند.

در این لایه تحلیلی، نهادینه‌ســـازی قواعد تجاری را می‌توان فراتر از یک الحاق فنی و به‌عنوان بخشی از فرآیند شکل‌گیری الگوهای مشترک همکاری اقتصادی در نظر گرفت. همچنین، گسترش سازوکارهای پولی و بانکی میان ایران و برخی کشورهای عضو اتحادیه اوراسیا، از جمله استفاده از ترتیبات پرداخت غیردلاری، نشان‌دهنده تلاش برای کاهش وابستگی به سازوکارهای مالی مبتنی بر دلار است. از منظر مدل «چرخه عمر هنجار» فینه‌مور و سیکینک، دلارزدایی در حال گذار از مرحله «ظهور هنجار» (که در آن تنها معدودی از بازیگران پیشـگام آن را ترویج می‌کنند) به مرحله «آبشـار هنجاری» است، جایی که پذیرش آن در میان اعضای اتحادیه با سرعت بیشتری گسترش می‌یابد (Finnemore & Sikkink, ١٩٩٨: ٨٩٥–٨٩٧).

تلاش برای حذف ارزهای هژمونیک از مبادلات فی‌مابین، در واقع تلاشی برای برساخت هویتی مستقل از نظام مالی تحت سلطه غرب و به چالش کشیدن «منطق سلطه» در روابط بین‌الملل است. این فرآیند، دلالت بر نوعی «مقاومت نهادین» دارد که در آن ایران و اعضای اوراسیا، با خلق ابزارهای مالی جایگزین، در حال پی‌ریزی نظم جدیدی هستند که در آن قدرت ساختاری، نه از مرکز جهانی، بلکه از درون توافقات بین‌الاذهانی منطقه نشأت می‌گیرد.

علاوه بر این، یافته های تحقیق حاکی از افزایش نقش فعال ایران در شـــکل‌دهی به برخی سازوکارها و قواعد همکاری منطقه‌ای است. از منظر سازه‌انگارانه و با توجه به تأکید اونوف بر نقش قواعد در ســـاخت اجتماعی روابط بین‌الملل (Onuf, ۱۹۸۹: ٦٦)، مشـــارکت ایران در توســـعه ســـازوکارهای پرداخت و همکاری‌های گمرکی منطقه‌ای را می‌توان نشـــانه‌ای از حرکت از پذیرش قواعد موجود به مشـــارکت فعال‌تر در شـــکل‌دهی به ترتیبات همکاری دانســـت. این عادت‌وارگی، همکاری را از سطح تصمیمات سیاسیِ مقطعی به سطح «رویه‌های تثبیت‌شده نهادی» منتقل می‌کند. در نتیجه، وابستگی متقابل در اینجا صرفاً اقتصادی نیست، بلکه یک «وابستگی متقابل هنجاری» اســـت که در آن، کنشـــگران به واســـطه تکرار رویه‌ها، هویت خود را به عنوان عضـــوی از یک «کل واحد» بازشناسی می‌کنند و تخطی از این قواعد را بر خلاف هویت برساخته خود می‌بینند.

خلاصه اینکه، از دیدگاه تبیینی، این سطح از نهادینه سازی باعث شده است که «منفعت ملی» ایران بازتعریف شده و بقای کشور نه در پیوند با نظم جهانی پساجنگ سرد، بلکه در قالب «رشد درون یک بلوک همگرا» ادراک شـــود. این فرآیند با تولید «قدرت نهادی»[1]، جایگاه ایران را از یک بازیگر حاشیه‌ای به یکی از ستون‌های اصلی نظم نوین اوراسیایی بازنمایی می‌کند. در این چارچوب، «منزلت» ایران دیگر تنها از طریق قدرت سخت حاصل نمی شود، بلکه محصول توانایی ایران در مشارکت برای خلق قواعدی است که استقلال راهبردی منطقه را تضمین می‌کند.

این وضعیت نشان می‌دهد که چگونه وابستگی متقابل هنجاری، امنیت ملی ایران را با ثبات و بقایِ قواعدِ حاکم بر حوزه اوراسیا گره زده و یک پیوند هویتی ناگسستنی ایجاد نموده است.

٤-۳. بازنمایی هویت ایران در قالب «بلوک مستقل شرق» و ارتقای منزلت منطقه‌ای

1 . Institutional Power.

نهایی‌ترین یافته این پژوهش حاکی از آن است که برآیند بازتعریف جغرافیا و نهادینه‌سازی هنجارها، منجر به بر ساخت هویت نوین ایران به عنوان کنشگری منزلت‌خواه در قالب یک «بلوک مستقل قدرت» شده است. از منظر سازه‌انگاری، جایگاه یک کشور در نظام بین‌الملل تنها تابعی از توانمندی‌های مادی و نظامی نیست، بلکه محصول فرآیند عمیقِ «شناسایی»[1] از سوی دیگران و تصویری است که آن کشور در تعامل با محیط بین‌الملل از خود بازنمایی می‌کند (Wendt, ۱۹۹۹: ۳۳۷).

تحلیل روندها نشان می‌دهد که همگرایی با اتحادیه اقتصادی اوراسیا، صرفاً یک الحاق تجاری نبوده، بلکه بستری برای «شناسایی متقابل»[2] میان ایران و قدرت‌های بزرگ این حوزه فراهم کرده است. در این چارچوب، سند رسمی «جهت‌گیری‌های راهبردی توسعه همگرایی اقتصادی اوراسیا تا افق ۲۰۲۵» (که در آن یکی از یازده هدف صریح اتحادیه، تثبیت جایگاه اوراسیا به عنوان یکی از مهم‌ترین کانون‌های توسعه جهان معاصر عنوان شده) چارچوب نهادی لازم برای این بازشناسی را فراهم می‌آورد (Eurasian Economic Commission, ۲۰۲۰: ۲).

در این افق، ایران دیگر نه به عنوان یک بازیگر پیرامونی یا منزوی، بلکه به مثابه یک «قدرت ثبات‌ساز» در معماری امنیتی‌اقتصادی شرق بازشناسی می‌شود که حضورش برای توازن ساختاری منطقه الزامی است. این تغییر در بازنمایی هویتی، به طور مستقیم منجر به افزایش «منزلت ژئوپلیتیکی»[3] ایران شده است. در نظریه سازه‌انگاری، منزلت یک «دارایی اجتماعی» است که از طریق پذیرش نقش‌های معتبر در ساختارهای بین‌المللی حاصل می‌شود؛ لارسون و شفچنکو نیز نشان می‌دهند که دولت‌های محروم از منزلت متعارف، اغلب به راهبرد «خلاقیت اجتماعی»[4] روی می‌آورند و با برجسته‌سازی حوزه‌های جایگزینِ برتری (مانند نقش تمدنی یا محوریت ژئوپلیتیک)، جایگاه اجتماعی خود را در غیاب پذیرش کامل از سوی نظم مسلط بازتعریف می‌کنند (Larson & Shevchenko, ۲۰۱۰: ۹۱).

مشارکت ایران در پروژه‌های کلان زیرساختی و هنجاری اوراسیا، امروزه به عنوان رکنی بنیادین برای توازن‌بخشی در برابر یک‌جانبه‌گرایی غرب ادراک می‌گردد. این ادراکِ بین‌الاذهانی، ایران را از جایگاه یک کشور تحت تحریم که صرفاً به دنبال بقا ست، به جایگاه یک «قطب معنایی» ارتقا داده

1 . Recognition.
2 . Mutual Recognition.
3 . Geopolitical Prestige.
4 . Social Creativity.

اســـت که در حال بازتعریف نظم منطقه‌ای بر پایه ارزش‌های پســـا غربی نظیر حاکمیت‌گرایی و چندجانبه‌گراییِ هویتی است.

در واقع، منزلت ایران در اینجا محصـولِ تطابق هویت انقلابی کشـور با ضـرورت‌های نظم‌سـازی در فضای شرق است. از دیدگاه تبیینی، این سطح از همگرایی به ایران اجازه داده است تا میان «هویت ملی» خود و «ضـرورت‌های ادغام منطقه‌ای»، یک تعادل راهبردی و معنایی برقرار نماید. جایگاه منطقه‌ای ایران از طریق حضـور در این سـاختار نهـادی، از یـک قـدرت صـرفاً «سـخت‌افزار محور» (متکی بر توان نظامی و سرزمینی) به یک «قدرت ساختارگرا»[1] ارتقا یافته است (Strange, ۱۹۸۸: ۲۴–۲۹).

قدرت ساختاری به معنای توانایی تعیین قواعد بازی و شکل دادن به چارچوب‌هایی است که سـایر بازیگران در آن فعالیت می‌کنند. ایران با حضـور در قلبِ فرآیندهای تصـمیم‌سـازی اوراسـیا، اکنون قادر است بر جهت‌گیری‌های کلان منطقه تأثیر بگذارد؛ این توانمندی نشان‌دهنده آن است که نفوذ ایران از لایه «رفتاری» به لایه « ساختاری» نفوذ کرده و ریشه در لایه‌های نهادین قدرت منطقه دوانده است.

در جمعبندی این مطلب، می‌توان اسـتدلال کرد که ارتقای جایگاه منطقه‌ای ایران، محصـولِ به رسمیت شناخته شدن کشور به عنوان «مفصل‌بندی هویت اوراسیایی» است. در این فرآیند، منافع ملی ایران دیگر به صورت مجزا تعریف نمی شود، بلکه با سرنوشت هنجاری، امنیتی و ساختاری بلوک شـرق گره خورده اسـت. این هم‌سـرنوشـتیِ برسـاخته، منجر به تولید نوعی «امنیت هستی شناختی» برای ایران شده است که در آن، جایگاه کشور به عنوان یکی از ستون‌های اصلی نظم نوین اوراسیایی بازنمایی می‌شود. بر این اساس، نفوذ سیاسی پایدار ایران در محیط پیرامونی، نه یک دستاورد اتفاقی، بلکه حاصلِ بازتولید هویت ایران به عنوان بازیگری است که بدون حضور او، ایده «اوراسیای بزرگ» و نظم مستقل شرقی با خلأ ساختاری مواجه خواهد شد.

۵. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

این پژوهش با هدف واکاوی فرآیند ارتقای جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسـلامی ایران در پرتو همگرایی با اتحادیه اقتصادی اوراسیا و با کاربست نظریه سازه‌انگاری انجام شد. یافته‌های تحقیق

1 . Structural Power.

مؤید این واقعیت است که تعامل ایران با این اتحادیه، فراتر از یک ضرورت اقتصادی ناشی از تحریم، محصول یک «چرخش انگاره‌ای» در دستگاه دیپلماسی است که در آن، شرق جغرافیایی به یک «قلمرو هنجاری» برای بازیابی منزلت ملی تبدیل شده است.

در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، نتایج نشان داد که همگرایی با اوراسیا از طریق سه سازوکار کلیدی منجر به تقویت جایگاه ایران شده است: نخست، بازتعریف جغرافیای ادراکی که در آن ایران از یک بازیگر محصور، به یک «گره موا صلاتی و ضروری» در ذهنیت نخبگان منطقه تبدیل شد. دوم، نهادینه‌سازی وابستگی متقابل هنجاری که از طریق ابزارهایی چون دلارزدایی و توافقنامه‌های تجارت آزاد، ایران را از یک «پذیرنده هنجار» به یک «واضع هنجار» در نظم جدید پولی و تجاری ارتقا داد. و سوم، بازنمایی هویت مستقل که منجر به «شناسایی» ایران به عنوان یک قدرت ساختارگرا و ثبات‌ساز در بلوک قدرت شرق گردید.

این یافته‌ها همچنین با ادبیات نظری «جویندگان منزلت» (Larson & Shevchenko, ۲۰۱۰) و رهیافت «نظم‌های جهانی‌شده غیرمتمرکز» آچاریا (Acharya, ۲۰۱٤) همخوانی دارد؛ بدین معنا که ایران، همچون سایر قدرت‌های متوسط محروم از منزلت متعارف در نظم غربی، از طریق ساخت و تثبیت یک نظم هنجاری جایگزین در سطح منطقه‌ای، به بازتعریف جایگاه بین‌المللی خود می‌پردازد.

در نهایت، این نوشتار نتیجه می‌گیرد که جمهوری اسلامی ایران موفق شده است از طریق همگرایی اوراسیایی، هویت بین‌المللی خود را از یک کنشگر «تجدیدنظرطلب»[1] در نظم غربی، به یک «قدرت ساختارگرای منطقه‌ای»[2] در نظم در حال ظهور پساغربی تغییر دهد. این گذار پارادایمی، هزینه حذف ایران از معادلات راهبردی را به شکلی ساختاری افزایش داده و نفوذ کشور را بر پایه «منزلت و هنجار» تثبیت کرده است.

۵-۱. پیشنهادهای کاربردی و راهبردی[3]

این بخش با ارائه مجموعه‌ای از پیشنهادهای کاربردی و راهبردی، مسیر گذار همگرایی ایران با اتحادیه اقتصادی اوراسیا را از همکاری‌های مقطعی به الگویی پایدار، نهادمند و منزلت‌محور ترسیم

1 . Revisionist.
2 . Structural Power.
3 . Policy Recommendations.

می‌کند. پیشنهادها با تأکید بر نهادینه سازی هویت اوراسیایی، توسعه پیوندهای اقتصادی و فناورانه، همگرایی نهادی و تقویت دیپلماسی منطقه‌ای، درصدد ارتقای جایگاه ایران از کنشگری تحت فشار به بازیگری اثرگذار در نظم منطقه‌ای اوراسیا هستند.

۵-۱-۱. نهادینه‌سازی «دکترین اوراسیاگرایی هویتی» در اسناد بالادستی

نخستین ضرورت راهبردی، گذار از نگاه «ابزاری و مقطعی» به اتحادیه اورا سیا و تثبیت آن به عنوان یک «انتخاب پارادایمیک» در دستگاه دیپلماسی است. پیشنهاد می شود سند جامع راهبردی ایران در قبال شرق در شورای عالی امنیت ملی بازتعریف گردد تا همگرایی با اوراسیا از یک تاکتیک کوتاه‌مدت برای خنثی‌سازی تحریم‌ها، به یک راهبرد بلندمدت منزلت‌محور تبدیل شود. این اقدام مستلزم آن است که در اسناد توسعه‌ای، هویت ایران نه به عنوان کنشگری محصور در خاورمیانه، بلکه به مثابه یک «قدرت اوراسیایی» بازنمایی شود. چنین تغییر انگاره‌ای در اسناد بالادستی، باعث هماهنگی میان‌دستگاهی شده و از تشتت آرا در اجرای سیاست‌های منطقه‌ای جلوگیری می‌کند، چرا که تعامل با اوراسیا را به یک ضرورت امنیت ملی و هویتی پیوند می‌زند.

۵-۱-۲. توسعه «منطقه‌گرایی لایه‌ای» و اجتماعی کردن هنجارها

برای پایدار سازی همگرایی، نباید صرفاً به توافقات در سطح سران دولت‌ها بسنده کرد، بلکه باید به سمت «منطقه‌گرایی لایه‌ای»[1] حرکت نمود. این پیشنهاد بر تقویت تعاملات میان‌نهادی، اتاق‌های بازرگانی مشترک و سازمان‌های مردم‌نهاد تأکید دارد تا هنجارهای همگرایی در بدنه اجتماعی و بخش خصوصی هر دو طرف «اجتماعی»[2] شوند. ایجاد پیوندهای ارگانیک بین بازرگانان، نخبگان دانشگاهی و فعالان اقتصادی باعث می‌شود که منافع حاصل از همگرایی به لایه‌های زیرین جامعه منتقل شده و نوعی «هویت منطقه‌ای مشترک» شکل بگیرد. این رویکرد، پایداری همگرایی را در برابر تغییر دولت‌ها تضمین کرده و مانع از آن می‌شود که پیوندهای راهبردی، صرفاً تابع تحولات دیپلماتیک گذرا باقی بمانند.

1 . Multi-layered Regionalism.
2 . Socialization.

۵-۱-۳. پیش‌گامی در دیپلماسی پولی و ایجاد «ارز دیجیتال منطقه‌ای»

با توجه به یافته تحقیق مبنی بر ضرورت دلارزدایی هنجاری، پیشنهاد می‌شود ایران پیش‌نهاد تأسیس یک «واحد پولی دیجیتال مشترک»[1] را بر پایه فناوری بلاک‌چین در دستور کار قرار دهد. این اقدام فراتر از یک سیستم تسویه حساب ساده، به معنای ایجاد یک «قلمرو حاکمیتی مالی نوین» در شرق است که نفوذ ساختاری سیستم‌های پیام‌رسان غربی (مانند سوئیفت) را به حداقل می‌رساند. سرمایه‌گذاری بر روی ارزهای دیجیتال بانک مرکزی[2] در مبادلات دوجانبه با روسیه و قزاقستان، می‌تواند ایران را به عنوان پیشران فناوری‌های مالی در اتحادیه معرفی کرده و جایگاه کشور را به عنوان یک «قطب نوآوری پولی» تثبیت کند. این راهبرد، ا ستقلال راهبردی کل بلوک را افزایش داده و هزینه‌های ناشی از تحریم‌های فرامرزی را به شدت تقلیل می‌دهد.

۵-۱-٤. ایجاد و گسترش «مناطق آزاد مشترک» در نقاط مرزی

جهت عینی‌سازی مفهوم «ایران به مثابه مفصل‌بندی راهبردی»، پیشنهاد می‌گردد مناطق اقتصادی و صنعتی مشترک با قوانین گمرکی و مالیاتی واحد در مرزهای راهبردی (مانند منطقه آزاد ارس با ارمنستان و بنادر انزلی و امیرآباد با روسیه) تأسیس شود. این مناطق نباید صرفاً به عنوان انبار کالا، بلکه باید به عنوان «هاب‌های تولیدی مشترک» تعریف شوند که در آن مواد اولیه از اوراسیا و فناوری یا انرژی از ایران ترکیب شده و محصول نهایی به بازارهای جهانی صادر گردد. ایجاد زنجیره‌های ارزش مشترک در این مناطق، وابستگی متقابل ساختاری را به سطحی می‌رساند که جدایی اقتصادی ایران از اتحادیه برای سایر اعضا هزینه‌های تولیدی سنگینی به همراه داشته باشد و بدین ترتیب، امنیت اقتصادی کشور در تاروپود منافع اعضای اتحادیه تنیده شود.

۵-۱-۵. برندسازی منزلت‌محور برای کریدور شمال‌جنوب

کریدور شمال‌جنوب نباید تنها به عنوان یک پروژه فنی-ترانزیتی نگریسته شود، بلکه نیازمند یک «پیوست رسانه‌ای و دیپلماسی عمومی» برای برندسازی منزلت‌محور است. پیشنهاد می شود دستگاه‌های فرهنگی و رسانه‌ای، این مسیر را به عنوان «شاه‌راه امنیت و ثبات اوراسیایی» در تقابل با مسیرهای ناامن یا تحت نفوذ غرب بازنمایی کنند. برندسازی ایران به عنوان «مفصل‌بندی امن و

1 . EAEU-Coin.
2 . CBDC.

پایدار» در زنجیره تأمین جهانی، باعث ارتقای تصـویر بین‌المللی کشـور از یک بازیگر بحران‌زده به یک «بازیگر ضروری»[1] می‌شود. این بازنمایی مستمر در رسانه‌های بین‌المللی، شناسایی هویت ایران به عنوان قلب تپنده تجارت شرق را تقویت کرده و منزلت ژئوپلیتیک کشور را در نظام بین‌الملل به شکلی پایدار ارتقا می‌بخشد.

۵-۱-٦. یکپارچه‌سازی استانداردهای فنی و حقوقی

یکی از موانع اصلی در برساخت یک واحد اقتصادی همگرا، تفاوت در استانداردهای فنی و پروتکل‌های حقوقی است. پیشنهاد می‌گردد کارگروه‌های تخصصی جهت انطباق استانداردهای ملی ایران با استانداردهای اتحادیه اوراسیا تشکیل شود تا مفاهیمی چون «گواهی مبدأ» و «قرنطینه‌های بهداشتی» به زبان مشترک برسند. این یکپارچه‌سازی فنی، از طریق کاهش بروکراسی مرزی، عملاً «مرزهای اقتصـادی» را کمرنگ کرده و منجر به ایجاد نوعی «عادت‌وارگی سـاختاری» در تجارت می‌شود. زمانی که استانداردهای تولیدی ایران با بازار اوراسیا هم‌سو شود، کنشگران اقتصادی به طور خودکار در فضای هنجاری این اتحادیه تعریف می‌شوند و این امر، نفوذ ساختاری ایران را در بازارهای هدف بدون نیاز به چانه‌زنی‌های مداوم سیاسی افزایش می‌دهد.

۵-۱-۷. تأسیس «رصدخانه هنجاری و مرکز مطالعات راهبردی اوراسیا»

برای پشـتیبانی علمی از این مسـیر، ضـرورت دارد یک مرکز مطالعاتی مشـترک و بین‌المللی با حضور دانشگاه‌های تراز اول ایران و کشورهای عضو اتحادیه تأسیس گردد. وظیفه این رصدخانه، پایش مداوم ادراکات نخبگان، تحلیل تغییرات هویتی در کشورهای عضو و شناسایی موانع فرهنگی و اجتماعی پیش روی همگرایی است. این نهاد علمی می‌تواند با برگزاری نشست‌های تخصصی، به «تولید ادبیات مشـترک» پرداخته و مفاهیم سـازه‌انگارانه‌ای چون «هویت اوراسـیایی» را از تئوری به الگوهای رفتاری تبدیل کند. خروجی‌های این مرکز به عنوان بازوی مشورتی دیپلماسی، به نخبگان کمک می‌کند تا از افتادن در دام سوءتفاهم‌های ادراکی مصون مانده و سیاست‌های خود را بر پایه واقعیت‌های هویتی منطقه تنظیم نمایند.

1 . Indispensable Player.
2 . GOST.

۵-۱-۸. عملیاتی‌سازی «دیپلماسی مهارت» و تبادل فناوری‌های نوین

ایران باید هویت خود را در اوراسیا به عنوان یک کنشگر «فناور» و نه صرفاً صادرکننده مواد خام، بازتعریف کند. پیشنهاد می‌شود برنامه‌های تبادل نیروی کار متخصص، تعریف پروژه‌های مشترک در حوزه‌های نانو، بیوتکنولوژی و صنایع فضایی بین ایران و روسیه در اولویت قرار گیرد. این «دیپلماسی مهارت» باعث می‌شود که نخبگان فنی کشورهای اوراسیا، ایران را به عنوان یک «قطب تکنولوژیک» شناسایی کنند. برساخت این تصویر علمی، منزلت ایران را در لایه‌های تخصصی جامعه اوراسیا ارتقا داده و نوعی وابستگی متقابل در لبه‌های دانش ایجاد می‌کند که گسستن آن برای رقبا دشوار خواهد بود؛ چرا که همکاری‌های دانش‌بنیان، عمیق‌ترین نوع پیوندهای هویتی و ساختاری را میان جوامع مدرن پدید می‌آورند.

۵-۱-۹. تدوین «منشور امنیت اقتصادی مشترک» در برابر یک‌جانبه‌گرایی

با توجه به تجربه مشترک تحریم میان ایران و برخی اعضای اتحادیه (به‌ویژه روسیه)، پیشنهاد می‌گردد ایران مبتکرِ تدوین یک منشور یا سازوکار حقوقی تحت عنوان «دفاع اقتصادی جمعی» در چارچوب اتحادیه باشد. این منشور باید سازوکارهای حمایتی متقابل را در زمانی که یکی از اعضا تحت فشارهای غیرقانونی خارجی قرار می‌گیرد، تعریف کند. از منظر سازه‌انگاری، این اقدام باعث می‌شود که «تهدید علیه یک عضو» به عنوان «تهدید علیه کل ساختار هنجاری اتحادیه» ادراک شود. این همبستگی حقوقی، امنیت هستی شناختی ایران را تقویت کرده و با تبدیل هزینه تحریم به یک مسئله جمعی، قدرت چانه‌زنی بین‌المللی بلوک شرق را در برابر نهادهای مالی غرب به شدت افزایش می‌دهد.

۵-۱-۱۰. توسعه دیپلماسی دیجیتال بانکی و تسهیل مراودات خرد

در نهایت، برای آنکه همگرایی از سطح کلان به سطح زندگی روزمره شهروندان و تجار خرد منتقل شود، تسریع در اتصال کامل شبکه‌های پرداخت ملی (مانند طرح اتصال شتاب به میر) ضروری است. پیشنهاد می‌شود اپلیکیشن‌های پرداخت چندجانبه و پلتفرم‌های تجارت الکترونیک مشترک طراحی گردند تا شهروندان ایرانی و اوراسیایی بتوانند بدون نیاز به ارزهای واسط غربی، مراودات مالی خود را انجام دهند. این تسهیل‌گری در سطح خرد، منجر به «عادی سازی» روابط و لمس ملموس فواید عضویت در اتحادیه توسط جامعه می‌شود. زمانی که یک صادرکننده یا

گردشگر به راحتی از ابزارهای مالی مشترک استفاده کند، هویت منطقه‌ای در ذهن او برساخته شده و حمایت اجتماعی از سیا ست‌های راهبردی دولت در قبال اورا سیا به شکلی خودجوش تقویت می‌گردد.

فهرست منابع

آدمی، علی. (۱۳۸۹). راهبرد نگاه به شرق در سیا ست خارجی جمهوری ا سلامی ایران: دیدگاه‌ها، زمینه‌ها و فرصت‌ها. مطالعات سیاسی، ۲(۷)، ۹۷-۱۲۶.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۹۹). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات سمت.

مجلس شـــورای اســـلامی. (۱٤۰۳). قانون موافقت نامه تجارت آزاد بین جمهوری اســـلامی ایران و اتحادیه اقتصادی اوراسیا و کشورهای عضو آن. تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

Acharya, A. (2014). Global International Relations (IR) and Regional Worlds: A New Agenda for International Studies. International Studies Quarterly, 58(4), 647–659.

Adarov, A., & Ghodsi, M. (2020). The Impact of the EAEU-Iran Preferential Trade Agreement. wiiw Working Paper No. 179. Vienna: The Vienna Institute for International Economic Studies.

Alagöz, B., & Farzam, R. (2022). Sınırlı Rasyonellik Modeli Çerçevesinde İran'ın Doğu'ya Bakış Politikası. İran Çalışmaları Dergisi, 6(1), 1–26. https://doi.org/10.33201/iranian.1095964

Altynbek, S., Wastnidge, E., & Yermekbayev, B. (2025). Iran and Central Asia: Eurasian Geopolitics in a Changing World Order. The International Spectator, 60(4), 138–155. https://doi.org/10.1080/03932729.2025.2572372

Eurasian Economic Commission. (2020). Strategic Directions for Developing the Eurasian Economic Integration until 2025 (approved by Decision No. 12 of the Supreme Eurasian Economic Council, 11 December 2020). Moscow: Eurasian Economic Commission.

Finnemore, M. (1996). National Interests in International Society. Ithaca: Cornell University Press.

Finnemore, M., & Sikkink, K. (1998). International Norm Dynamics and Political Change. International Organization, 52(4), 887–917. https://doi.org/10.1162/002081898550789

Katzenstein, P. J. (Ed.). (1996). The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics. New York: Columbia University Press.

Keohane, R. O. (1984). After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy. Princeton: Princeton University Press.

Larson, D. W., & Shevchenko, A. (2010). Status Seekers: Chinese and Russian Responses to U.S. Primacy. International Security, 34(4), 63–95. https://doi.org/10.1162/isec.2010.34.4.63

Onuf, N. G. (1989). World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations. Columbia: University of South Carolina Press.

Saraswat, D. (2024). Iran’s Look East Policy Under Ebrahim Raisi: Tracing the Rise of a Middle Power. Strategic Analysis, 48(3), 211–228. https://doi.org/10.1080/09700161.2024.2369392

Söderbaum, F. (2005). Introduction: Theories of New Regionalism. In F. Söderbaum & T. Shaw (Eds.), Theories of New Regionalism: A Palgrave Reader (pp. 1–21). Basingstoke: Palgrave Macmillan.

Strange, S. (1988). States and Markets: An Introduction to International Political Economy. London: Pinter.

Vinokurov, E., Ahunbaev, A., & Zaboev, A. (2022). International North–South Transport Corridor: Boosting Russia’s ‘Pivot to the South’ and Trans-Eurasian Connectivity. Russian Journal of Economics, 8(2), 159–173.

Waltz, K. N. (1979). Theory of International Politics. Reading, MA: Addison-Wesley Publishing Company.

Weldes, J. (1996). Constructing National Interests. European Journal of International Relations, 2(3), 275–318.

Wendt, A. (1999). Social Theory of International Politics. Cambridge: Cambridge University Press.